



روایهای یک نابغه

درباره‌ی زندگی و آثار سالوادور دالی (۱۹۰۴-۱۹۸۹)

به طور رسمی به جمع هنرمندان سوررئالیسم پیوست. دالی طنز و شوخی را دست مایه‌کار خود قرار داد و از حالت‌ها و مظاهر جدی و پرصلابت جلوه‌های زندگی دوری جست. او رنگ‌ها را به شرافت و التهاب کشاند و از تفکرات فروید در خیال و خاطره خود در شناختن حقیقت برتر و تلقیات رویاها بهره برد و برای رشد افکار حاصل از ذهن ناخودآگاه خود، شروع کرد به چیره شدن بر اوهام و افکار پوچش که آن را خطرناک توصیف می‌کرد او به عنوان یک نقاش، تکنیک‌های آسان غیرمعمول را نمایش داد. در اواخر سال ۱۹۲۰ دو حادثه باعث تکمیل شدن سبک هنری او شد که یکی کشف نوشته‌های زیگموند فروید

در مورد عشق فراوان به تصورات ذهنی ناخودآگاه بود و دیگری وابستگی او به مکتب سوررئالیسم. از سال ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۷ تابلوهایی را کشید که سبک نقاشی او با سرعت فوق‌العاده‌ای به کمال رسانید. به نحوی که او را بهترین نقاش سوررئالیست جهان ساخت. اگر چه سالوادور دالی شاید معروفترین هنرمند سوررئالیسم باشد اما او تنها سوررئالیست نیست. آثار او سبک‌های

مختلفی از امپرسیونیسم تا سبک‌های قدیمی‌تر را می‌پوشاند و بازتاب آن‌ها روی آثارش سلطه هنری فوق‌العاده او را بر روی کارش نشان می‌دهد. او غیر از سبک هنری سوررئالیسم در سبک دیگری به نام (Critical - Paranoiac) تبصر خاصی داشت که دالی خودش در این مورد می‌گوید روشی است خودانگیز از شناخت مبهم نسبت به موضوعات اصولی. تخیلات بی‌نظیر دالی اندیشه‌ای را به وجود آورد که با ما ارتباط برقرار می‌کند و تصور خود را بر روی تابلو می‌کشد. دالی بیان می‌کند این سیستم در موضوعات کلی سخت‌ترین شیوه است که قصد دارد عقاید خطرناک و سواسی را به صورت محسوس در اختیار دیگران قرار بدهد. ریشه هذیان‌گویی و توهم در واقع وابسته ذهن دالی است. دالی این توانایی را دارد که به اعماقی از ذهن برود که ما قادر نیستیم آن را دریابیم و از آن چیزی کسب می‌کند که به تنهایی یک سوم ابعاد حقیقی را می‌پوشاند. سبک بحران هذیان‌گویی یا توهمی خط نازکی است بین ابعاد وجودی خود دالی و دیگران که به انبساط خاطر دالی بستگی دارد که نکته کلیدی موفقیتش و شاخص‌ترین نشانه ثبات روحی او است. او در این دهه نقاشی‌های معروف خود را با نام‌های تمانگر بزرگ، بازی لاگوبریوس و ماندگاری حافظه عرضه کرد. او در سال ۱۹۲۹ با روس جوان، هلنا ایوانوونا دایکونا معروف به گالا آشنا می‌شود که بعدها همسر او گردید و در همین سال در ساختن فیلم سگ آندولسی با لوئیس بونوئل فیلمساز اسپانیایی همکاری می‌کند. با وجود اینکه حقیقت فیلم در کل توسط عموم مردم به خاطر صحنه‌های ناپخته آن قابل هضم نبود و با وجود سر هم بندی نامرتب سلسله مراتب فیلم، سوررئالیست‌ها را خوشحال کرد. دالی در همین سال نمایشگاه تک نفره خود را برای اولین بار در شهر پاریس برگزار کرد دومین فیلم خود را با نام عصر طلایی به همکاری بونوئل ساخت. این فیلم خشونت فراوانی داشت و در طول نمایش آن اختلافی شدید بین جناحین مختلف به وقوع پیوست که در این درگیریها سینما آسیب جدی دید و بدین ترتیب پلیس نمایش فیلم را ممنوع کرد. سالوادور در اواخر این سال با سبک آکادمیک آشنا می‌شود و تحت تأثیر نقاش دوره رنسانس، رافائل قرار می‌گیرد. او در سال ۱۹۳۳ دیباچه‌ای فهرست‌وار برای نمایشگاه سوررئالیست در گالری کل (Colle Gallery) می‌نویسد و برای همین امر مورد ستایش قرار می‌گیرد و بحث و جدلی بین گروه سوررئالیست پیش می‌آید. (ادامه در صفحه بعد)

دالی این توانایی را دارد که به اعماقی از ذهن برود که ما قادر نیستیم آن را دریابیم و از آن چیزی کسب می‌کند که به تنهایی یک سوم ابعاد حقیقی را می‌پوشاند

سالوادور فلیب دالی نقاش بزرگ و مشهور اسپانیایی در ۱۱ ماه مه سال ۱۹۰۴ میلادی در روستای نزدیکی شهر مادرید به نام میگز چشم به جهان گشود. در سال ۱۹۰۳ برادر بزرگ‌تر او در سن هفت سالگی دقیقاً نه ماه و ده روز قبل از تولد دالی درگذشت و مرگ او تأثیر بدی روی والدینش گذاشت و به همین خاطر والدین سالوادور تمام توجه خود را بعد از مرگ او معطوف فرزند کوچکشان کردند. پدرش یکی از افراد با اعتبار و ثروتمند دفتر اسناد رسمی عمومی بود و در حد امکان امکانات خوبی را برای سالوادور مهیا کرد. در سال ۱۹۰۸ آناماریا خواهر کوچکش به دنیا آمد که تنها مدل زن در آثار سالوادور

قبل از همسرش گالا بود. او از همان سنین کودکی خودش را وقف نقاشی و طراحی کرد. در سال ۱۹۱۴ در یک مدرسه نقاشی خصوصی ثبت نام می‌کند و خیلی زود در سال ۱۹۱۸ اولین نمایشگاه او بر پا می‌شود. او در این زمان چهارده سال بیشتر نداشت که آثارش مورد نقد و بررسی قرار گرفتند. هر چند آثارش در اغلب مواقع جدی گرفته نمی‌شد و هنوز هم در بعضی موارد

درست فهمیده نمی‌شود. دالی چند سال بعد برای یادگیری نقاشی به مادرید رفت. در این سالها است که اندره برتون، شاعر فرانسوی، هدایت حرکت سوررئالیست را بر عهده می‌گیرد. مکتب هنری سوررئالیسم به عنوان یک جنبش رسمی، کمی بعد از پایان جنگ جهانی اول شروع شد. در ابتدا یک جنبش ادبی بود، اما به زودی عالی‌ترین جلوه آن در هنرهای دیداری پایه‌ریزی شد.

این مکتب از آن‌جا که به رویاها و خیال‌پردازی‌ها می‌پردازد مرکز توجه اظهارات روانشناسی است. سوررئالیستی که در واقع نوع متکامل مکتب دادائیسم بود و با الهام از ضمیر ناخودآگاه و اندیشه‌های ناشناخته بشری از رویا به ذهن خطور می‌کند و دنیای فانتزی، خیال و مافوق واقعیت را تجسم می‌سازد. در حقیقت هنرمندان به وسیله تحقیق روانشناسی زیگموند فروید و کارل یونگ تحت تأثیر قرار گرفتند که از طریق تحلیل نمادهای رویاپردازی، آثار ذهنی را توضیح می‌دهند و در مقابل استفاده روانشناسان برای درمان به شیوه خودشان از هر نوع آشفتگی، سوررئالیست‌ها ضمیر ناخودآگاه را به عنوان منشأ افکار خلاق غیر بهره‌برداری شده یافتند به طوری که نقل قول معروف فرد مبنی بر «رویایی که تفسیر نشود مانند نامه‌ای که باز نشده» گویای این مطلب است. سوررئالیست‌ها خلق اثر هنری بدون در نظر گرفتن عقل و منطق را به خاطر آزادی بیان آن مانند نقاشی‌هایی که توسط بچه‌ها کشیده می‌شوند تحسین می‌کردند و برای هنرمندان قدیمی مانند هنری روسیو که سادگی و خودجوشی آثارشان همیشه شامل عنصر وهم و خیال بود احترام خاصی قائل بودند. به علاوه آنها به دنبال الهام گرفتن از شاهکارهای دوره رنسانس مانند آثار هیرنیموس بوش و پیتر بروگل بودند که رکن اساسی آنها به راحتی به وسیله سوررئال (فراواقعی) توضیح داده می‌شود. در سال ۱۹۲۴ اندربرتون اظهار نامه‌ای را بیان می‌کند که در آن تجدیدنظری اصولی و ریشه‌ای را در مورد ارزش‌های به دست آمده پیشنهاد می‌کند و سالوادور دالی به این ایده علاقه پیدا می‌کند و در پایان تحصیلاتش در سال ۱۹۲۶ مانند سایر نقاشان راهی پاریس شد تا در این مرکز هنری به ذوق استعداد خود پاسخ مساعد داده باشد و در سال ۱۹۲۷ پابلویکاسو را ملاقات می‌کند و از این هنرمند بزرگ تجربیات بزرگی کسب می‌نماید. او با روشن‌بینی خاص خود ضمن گذار از دیگر مکاتب نقاشی توانست احساسات، اندیشه‌ها و خواستگاه خود را در مکتب نوپای سوررئالیسم بیابد. او در سال ۱۹۲۹